

## رویکردی انتقادی به پدیده تروریسم: نظریه سنتی و انتقادی

کیهان برزگر، استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.

رحمت حاجی مینه، دانش آموخته دکتری روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. (نویسنده مسئول) hajrahmat@gmail.com

### چکیده

مطالعات تروریسم، همانند هر رشته دانشگاهی تا اندازه زیادی توسط مجموعه معین و سازگاری از فرضیه‌ها، روایت‌ها و طبقه‌بندی‌های مشترک درباره موضوع آن و همچنین رویه‌های تولید دانش در این خصوص شکل گرفته است. در این راستا، کارکرد این روایت‌ها، فرضیه‌ها و رویه‌های تولید دانش، تعریف مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و هنجاری-اخلاقی است که در نوشته‌های اولیه بسیاری از دانشمندان برجسته حوزه تروریسم دیده می‌شوند. بر این اساس، امروزه دانش بیشتری در مورد ابعاد متفاوت تروریسم وجود دارد که لازم است به لحاظ تحلیلی و ابعاد میان رشته‌ای آن بیشتر مطالعه شود. در این بین می‌توان به شکل گرفتن مطالعات تروریسم انتقادی اشاره کرد که با اتخاذ یک رویکرد انتقادی سعی در توضیح پدیده تروریسم دارد. لذا سوال اصلی این مقاله آنست که آیا رویکرد انتقادی برگرفته از مکتب فرانکفورت که در حوزه مطالعات اجتماعی به پیشرفت‌های زیادی منجر شده است، می‌تواند چارچوب جامعی را برای تبیین پدیده تروریسم و مطالعات آن فراهم کند که فراتر از محدودیت‌های رویکرد سنتی قرار گیرد. برای این منظور، این مقاله با اتخاذ رویکرد انتقادی به پدیده تروریسم در دو مرحله تعمیق بخشیدن و گسترش دامنه مطالعات تروریسم، نشان می‌دهد که چنین رویکرد انتقادی نه تنها رویکرد سنتی حاکم بر مطالعات تروریسم را نقد می‌کند بلکه کمبودهای موجود در داخل رویکرد سنتی از جمله؛ عدم خود انعکاسی، عدم بافت‌نگری، غیرتاریخی بودن، تعصب دولت-محور، سانسور رسانه‌ای، انجام نگرش کارهای میدانی و غیره را بیان می‌کند و چارچوب جامع‌تری را برای مطالعه تروریسم فراهم می‌کند.

**واژگان کلیدی:** تروریسم، نظریه انتقادی، نظریه سنتی، رها سازی، رسانه.

## مقدمه

پدیده تروریسم هرگز موضوع ساده‌ای برای مطالعه یا پژوهش نبوده است. خصوصاً اختلافات حل‌نشدنی مفهومی و تعریفی، کمبود پژوهشگران مجرب و کمبود عمومی سرمایه‌گذاری برای مطالعات، موانع جدی در این مسیر بوده‌اند. یکی از پیامدهای چنین شرایطی این بوده که پیشرفت در این حوزه با مشکل روبرو شده است و مطالعات به طور ساده اطلاعات قدیمی را تکرار کرده یا تحلیل‌های توصیفی یا اکتشافی انجام داده‌اند. یکی از مشکلات موجود درباره مطالعه تروریسم تا اندازه زیادی به تعریف این اصطلاح برمی‌گردد. هنوز توافق گسترده‌ای در حلقه‌های دانشگاهی درباره تعریف دقیق تروریسم وجود ندارد و به راستی مطالعه انتقادی تروریسم تا اندازه‌ای انعکاس این واقعیت است. این سوال که چه چیزی تروریسم را به وجود می‌آورد و چه کسی تروریست است، تا اندازه زیادی پیچیده می‌باشد. می‌توان گفت برچسب تروریست، چیزهای متفاوتی را برای افراد مختلف معنی می‌دهد. همان طور که گیتی می‌گوید: مشکل عمده این است که تعریف یک تروریست به سادگی کنار هم قرار دادن اجزا خشونت نیست، خود این برچسب ضرورتاً بار ارزشی دارد که مفهوم آن توسط حکومت، رسانه و کاربرد عمومی شکل گرفته است نه توسط جامعه دانشگاهی (Gearty, 1991:6). بعلاوه، استامپ نیتزکی می‌گوید: تخصص و کارشناسی حوزه تروریسم در فضای بین دانشگاه، دولت و رسانه شکل گرفته است. مرزهای دانش و تخصص مشروع بر روی چالش‌های ناشی از کارشناسان مدعی در رسانه و حوزه‌های سیاسی باز است. واقعیتی که پیامدهای عظیمی بر نوع گفتمان‌های تولید شده دارد. (Stampnitzky, 2007)

در این راستا، رویکردهای انتقادی به تروریسم به معنی خارج از نظم حاکم جهان قرار گرفتن و آن را مورد سوال قرار دادن، با چالش جدی که افرادی مانند ادوارد سعید، الکساندر جورج، مایکل گلدیس و جوزبا زولینی و ویلیام داگلاس، برای رویکرد سنتی مطرح کرده‌اند، به اندازه خود مطالعه تروریسم سابقه دارند. با وجود این، چنین نقدهایی به مانند جزیره‌هایی کوچک در میان اقیانوسی از نوشته‌های سنتی باقی مانده‌اند و نیاز به توسعه بیشتری در حوزه‌های نظری و عملی از جمله سیاست‌گذاری و تصویرسازی رسانه‌ای دارند. در مقابل رویکرد سنتی به این طریق تعریف شده است که جهان را همان گونه که هست اتخاذ کنیم یعنی روابط قدرت و اجتماعی و نهاد‌های حاکم بر آن را به عنوان اصول بدیهی در زمان پژوهش تصور کنیم (Cox, 1968: 208). به گونه‌ای که رسانه‌ها بر اساس منطق سلسله مراتبی قدرت در راستای حفظ وضع موجود عمل می‌کنند، منافع دولتی را بازتولید و صداها را ضدهژمونیک را نادیده می‌گیرند.

بیشتر نقدهای موجود تا کنون از جانب پارادایم‌های پسا ساختارگرایی و پست مدرنیستی مطرح شده‌اند. هرچند چنین نوشته‌هایی کمک زیادی به مطالعه تروریسم کرده‌اند، اما در راستای تقویت رویکرد انتقادی به پدیده تروریسم لازم است به منابع بالقوه دیگر تفکر انتقادی هم‌نگاهی بیندازیم. یکی از این منابع که تا اندازه زیادی نادیده گرفته شده است، تئوری انتقادی برگرفته از مکتب فرانکفورت و کاربرهای متعدد آن نسبت به مطالعه سیاست بین‌الملل و خصوصاً مطالعات امنیتی است. در واقع، نظریه انتقادی، یکدست و یکپارچه نیست. طرفداران متعدد آن درباره سبک و جوهره آن، اختلاف نظر دارند و این تئوری در طول زمان تغییراتی اساسی را طی کرده است (Booth, 2007: 43-45). رویکردی که اساساً برگرفته از مکتب ولش یا مطالعات انتقادی امنیت است و برای نخستین بار نسبت به مطالعات امنیتی اتخاذ شده بود. در این رویکرد همچنین از نوشته‌های دانشمندان نظریه انتقادی که تأثیر چشمگیری بر توسعه مکتب ولش و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل داشته‌اند از جمله ماکس هورکهایمر، رابرت کاکس، آندرو لینکلینر و... استفاده می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶، ۲۳۱-۲۱۳). البته متفکران انتقادی دیگری نیز در میان خانواده نظریه انتقادی وجود دارند که ما می‌توانیم از نوشته‌های آن‌ها بهره ببریم مانند تئودور آدرنو، اکسل هونه، یورگن هابرماس و آنتونیو گرامشی (لینکلینر، ۱۳۸۵، ۲۰۶) کسانی که می‌توان آنها را از بستگان دور این خانواده تصور کرد.

هدف این پژوهش، بررسی این موضوع است که به کارگیری رویکرد انتقادی چگونه پدیده تروریسم را تبیین می‌کند. رویکردی که بر طبق نظر کن بوث، به جای آنکه یک هویت یابی دگماتیک همراه نظام فکری غیر منعطف را ارائه کند،

مجموعه‌ای از ایده‌های به هم پیوسته مانند مروارید را می‌یابد (Booth, 2007: 39-40). بنابراین، این پژوهش در صدد است تا به این سوال جواب دهد که تئوری انتقادی درباره پدیده تروریسم چه تبیینی ارائه می‌کند؟ در راستای پاسخ به سوال اصلی، فرضیه این پژوهش آن است که نظریه انتقادی برگرفته از مکتب فرانکفوت در قبال پدیده تروریسم نه تنها شیوه‌های موجود مطالعه آن را نقد می‌کند بلکه رویکردی جدید نسبت به تروریسم مطرح می‌کند. در نتیجه، چارچوب نظری ارائه می‌کند که بواسطه آن یک مفهوم سازی دیگری از تروریسم و برنامه پژوهشی عینی مطرح می‌شود. تحلیلی که در دو گام مهم انجام می‌گیرد:

مرحله نخست، روند تعمیق یا عمق بخشیدن به پدیده تروریسم است، که با آشکار ساختن فرضیه‌های هستی شناختی و ایدئولوژی و منافع ورای رویکرد سنتی، تغییر اساسی در نحوه نگرش به تروریسم را ارائه می‌کند؛ یعنی پدیده‌ای که به لحاظ اجتماعی شکل گرفته است به جای این که غیرتاریخی باشد، پدیده‌ای است عینی و مرتبط به امنیت انسان تا دولت.

مرحله دوم عبارت است از توسعه حوزه مطالعات تروریسم فراتر از تمرکز فعلی این حوزه بر خشونت خاص تروریستی بازیگران غیر دولتی. یعنی اشکال دیگر خشونت غیر تروریستی، عدم خشونت و بافت تاریخی، اجتماعی و رسانه‌ای که در چارچوب آن این اقدامات انجام می‌گیرد، باید مورد مطالعه قرار گیرد. این دو گام اساسی ما را به قسمت نهایی این پژوهش رهنمون می‌کند که چگونه نظریه انتقادی می‌تواند امکان رویکرد رهاسازی را درباره تروریسم فراهم کند چیزی که برای پژوهشگران به معنی پراکسیس (عمل گرای) است.

### تعمیق تبیین پدیده تروریسم

یکی از بینش‌های مرکزی تئوری انتقادی این عقیده است که علم، عینی و فارغ از ارزش نیست. همان طور که کاکس گفته است "نظریه همیشه برای شخص خاص کسی و برای هدف خاصی است" (Cox, 1981, 126). برای نمونه رئالیسم با مبانی نظری آن مبنی بر این که دولت تنها بازیگر مشروع در سیاست بین‌الملل است و منافع ملی باید بر نگرانی‌های اخلاقی ترجیح داده شوند، هم منافع نخبگان دولتی را منعکس می‌کند و هم مشروعیت را برای سیاست‌های دولت فراهم می‌کند. بنابراین علوم اجتماعی همیشه عناصر ایدئولوژیکی دارند که در عمل اغلب به طور ناآگاهانه، منافع دولت را با بیان آن برآورده می‌سازند.

بر اساس گفته بوث (Booth, 2007, 150)، نظریه انتقادی نه تنها برای کسی و هدفی است بلکه آن همچنین متعلق به فضای خاصی است. یعنی از یک سری فرض‌ها و ارزش‌های خاص ناشی شده است که جهانی نیستند بلکه توسط بافت خاص شکل گرفته اند که رسانه‌ها در شکل‌گیری آن نقش عمده‌ای ایفا کرده اند. می‌توان گفت، آنچه ما بر آن تمرکز می‌کنیم، حذف می‌کنیم، یا این که چگونه اطلاعات را تفسیر می‌کنیم و چگونه آن را استفاده می‌کنیم از درک ما و ایدئولوژی‌های ما، فضای اجتماعی و رسانه‌ای که ما در داخل آن هستیم، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم و منافع مادی و معنوی که از آنها ناشی می‌شود، متأثر می‌باشد.

بنابراین اتخاذ یک رویکرد انتقادی برای مطالعه پدیده تروریسم نخست به معنی نمایان کردن اساس ایدئولوژیکی، مفهومی و نهادی مطالعات تروریسم است که به گفته بوث، این رویکرد، تعمیق مفهوم تروریسم را ممکن می‌کند (Booth, 2007, 150-160). در واقع تروریسم مانند امنیت یک حوزه فرعی مطالعه است که مردم آن را از طریق فهم شان از سیاست درک می‌کنند و با آن برخورد می‌کنند. بنابراین لازم است که ما فرضیه‌های عمیق‌تر را در مورد ماهیت سیاست و نقش منازعه در زندگی سیاسی مطالعه کنیم که مطالعات تروریسم ریشه در آن دارند.

در نظریه‌های سنتی، معمولاً تروریسم مذهبی بسیار خشن‌تر و کشنده‌تر از تروریسم قومیتی است و کمتر حاضر به سازش است. با تعمیق فهم مان از تروریسم می‌فهمیم که چنین تفسیرهایی از تروریسم در جهت مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های خاص برخی دولت‌های غربی هستند. این مفهوم همچنین متعلق به فضای خاصی است یعنی جامعه

غربی که در آن تصویر خاصی از مذهب در جامعه دانشگاهی وجود دارد (Gunning 2007: 10-13) یعنی، مذهب یک سری اعتقادات خصوصی است که باید از حوزه عمومی دور نگه داشته شود. پذیرش این موضوع که تئوری و دانش همیشه در بافت تاریخی شان ریشه دارند و منافع خاص را برآورده می‌کنند، نظر انتقادی را در مقابل نظریه سنتی قرار می‌دهد که می‌گوید هر پدیده‌ای باید از یک دیدگاه خنثی و عینی نگر بررسی شود. در واقع، رویکرد انتقادی نه تنها امکان قرار گرفتن شخص پژوهشگر را خارج از جهان اجتماعی مورد تردید قرار می‌دهد بلکه همچنین این سوال اساسی را مطرح می‌کند که چه کسی از یک نظریه که از موضوعی عینی و خنثی حمایت می‌کند، سود می‌برد، یا افراد و رسانه‌ها با حمایت از یک موضوع خاص، چه چیزی را دنبال می‌کنند. رویهمرفته می‌توان چنین گفت که منافع سازمانی و ساختاری علوم اجتماعی که نمی‌تواند تاریخ‌گرایی را منعکس کند، باعث حفظ وضعیت فعلی و شیئت بخشیدن به آن می‌شود.

دیدگاه سنتی با ادعای عینی‌گرایی، روابط قدرت، منافع گروهی و روابط ارگانیک رسانه‌ها با دولت را نادیده می‌گیرد. ساختار قدرت موجود به عنوان ساختار طبیعی، مشروع و غیر قابل تغییر تلقی می‌شوند (Linklater, 2001: 26). در حالی که یافته‌های علمی به عنوان یافته‌هایی فراتاریخی تصور می‌شوند که اعتباری جهانی دارند. لذا، نتیجه اتخاذ رویکرد سنتی، بازتولید وضعیت موجود و روابط نامتقارن قدرت، ثروت و فرصت در داخل چنین وضعیتی است (Horkheimer 1992: 196-197).

ظاهراً، جریان اصلی حاکم بر مطالعات تروریسم، رویکرد سنتی یا "مشکل‌گشا" را اتخاذ کرده است که جهان را همان‌طور که هست در نظر می‌گیرد. این رویکرد، روابط اجتماعی و سیاسی موجود و سازمان‌ها را به عنوان نقطه شروع تجزیه و تحلیل‌ها در نظر می‌گیرند، سپس بررسی می‌کنند که چگونه مشکلات ناشی از این روابط می‌تواند حل و فصل شود (بیلیس، ۱۳۸۳، ۶۰۰). رویکرد سنتی مطالعه تروریسم به دلیل به چالش نکشیدن ساختارهای موجود قدرت و همچنین مدیون بودن خودش به این ساختار به طور اساسی در راستای حفظ وضع موجود عمل کرده است و سیاست را به مدیریت نظم اجتماعی بدون توجه به مقوله‌هایی تقلیل می‌دهد. هدف آن اساساً محافظه کارانه و انطباق‌گرایی است و انتقادهای داخلی این رویکرد بیشتر متمرکز بر سیاست‌های خاص هستند تا این که این ساختارهای موجود قدرت چگونه شکل گرفته اند و چگونه آنها به شکل‌گیری مشکل و دانش حاکم درباره آن کمک کرده اند.

به لحاظ روش‌شناسی، نقطه شروع رویکرد انتقادی به پدیده تروریسم، نقد ادعاهای اصلی تروریسم سنتی و ارزش‌های هنجاری آن می‌باشد، که با توجه به مفاهیم هنجاری خود نظریه سنتی انجام می‌شود (Hutchings, 2001: 88). رویکرد انتقادی، همچنین با به چالش کشیدن گفتمان امنیتی هژمونیک حاکم که در مورد تروریسم به کار رفته است، دیدگاه‌هایی که در خدمت مشروعیت بخشی و در نتیجه بازتولید نظم جهانی حاکم هستند را رد می‌کند.

در اینجا این سوال پیش می‌آید که آیا تروریسم همان تهدیدی است که در ادبیات سنتی و رسانه‌های دولتی توصیف شده است. آیا تروریسم همیشه توسط گروه‌های غیردولتی انجام می‌گیرد یا خود دولت‌ها نیز از جمله دولت‌های دموکراتیک برخی اوقات سیاست‌های مشابه آن اعمال می‌کنند؟ آیا دولت‌ها، ضرورتاً امنیت شهروندان یا انسان‌ها را افزایش می‌دهند؟ آیا راهبردهای ضد-تروریسم، امنیت را بالا می‌برند و اگر چنین است، چه هزینه‌ای برای دیگران دارد؟

آیا مذاکره یا گفتگو با مشروعیت بخشی به آنها می‌کند که به تروریسم روی آورده اند، ضرورتاً تروریسم را ترویج می‌دهد؟ بنابراین، روند تعمیق با این سوال که "تئوری برای چه چیزی و برای چه کسی است" روبرو می‌شود و این که تروریسم از کجا ریشه گرفته است و در نهایت باعث می‌شود که ما تصور مبنی بر دیدگاه عینی ایده‌آلیستی را رد کنیم. اما این امر در این نقطه پایان نمی‌یابد. گام مهم بعدی این است که فراتر از نقد برویم و چارچوب‌های مفهومی جدید را گسترش دهیم و تبیین‌های جایگزین را پیشنهاد کنیم.

فراتر از دولت - محوری: از امنیت ملی تا امنیت بشری

بررسی مقولات و قوانین مطرح شده توسط مطالعات سنتی تروریسم به عنوان موضوعاتی طبیعی و غیرقابل تغییر به طور جدی مستلزم مورد سوال قرار دادن وضع موجود خصوصا دولت به عنوان هدف مرجع طبیعی است. این اقدام یکی از گام‌های کلیدی تعمیق امنیت است، گامی که دولت-محوری را که تاکنون بر مطالعات امنیتی حاکم بوده است، تحلیل می‌برد. رویکرد انتقادی به پیروی از دانشمندان مکتب ولش استدلال قدرتمندی را برای رد دولت به عنوان هدف نهایی که باید امنیت حفظ شود، با توجه به ماهیت موقت آن و سابقه بد آن در فراهم کردن امنیت برای افراد بشر که همواره در حوزه سیاست، همیشگی بوده اند، مطرح می‌کند. در عوض استدلال می‌شود که افراد بشر مرجع نهایی هستند. افراد بشر در این راستا از دیدگاه لیبرالیستی به معنی بازیگران خود محور-منفعت طلب و فرد گرا مدنظر نیست بلکه افراد در چارچوب بافت‌های اجتماعی و مجموعه‌هایی همچون طبقه، جنسیت، موقعیت، قومیت و گروه‌های قومی مدنظر است. تفاوت رویکرد انتقادی با رویکردهای سنتی این است که دولت به طور خود به خود به عنوان واحدی طبیعی برای فراهم کردن امنیت اتخاذ نمی‌شود بلکه در این باره با توجه به توان آن جهت فراهم کردن امنیت قضاوت می‌شود- در درجه نخست برای شهروندان خود و در درجه دوم برای افراد بشر به طور کلی (بیلیس، ۱۳۸۳، ۶۰۱).

رویکرد نظریه انتقادی به تروریسم همچنین نقش بازیگران غیر دولتی را به لحاظ کمک آنها به بهبودی امنیت افراد بشر مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد، خصوصا آنهایی که در پروژه‌های ملی گرایان درگیر هستند، بسیاری از ویژگی‌هایی را که بازیگران دولتی در جستجوی قدرت دولت دارند، نشان می‌دهند. بنابراین خشونت آنها در برخی اوقات شبیه خشونت دولت است. در این راستا، حرکت از امنیت دولت به سوی امنیت بشر به این معنی است که یک رویکرد انتقادی، یک چارچوب هنجاری دارد که براساس آن بازیگران دولتی و غیر دولتی با توجه به این که آیا آنها به امنیت و آزادی افراد بشر و پایان دادن به درد و رنج آنها کمک کرده اند، مورد نقد قرار می‌گیرند. بنابراین، یکی از وظایف اصلی مطالعات انتقادی تروریسم، اسطوره زدایی از دولت و مخالفان آن است و این که چگونه هر دو ممکن است به تهدید تروریستی کمک کرده باشند. این به ما کمک می‌کند تا به تعصب دولت-محوری که اغلب، مطالعه تروریسم را غیردولتی کرده است، غلبه کنیم و تقسیم بندی‌های دوگانه ما/آنها و تروریسم/ضد تروریسم را بشکنیم. در این راستا، اقدامات خشونت آمیز ضد تروریسم دیگر به عنوان واکنش مشروع به خشونت گروه‌های مخالف غیرمشروع تلقی نمی‌شود، لذا مطالعه تروریسم فراتر از آنچه زمانی به عنوان راهنمای "چگونه عمل کردن" دولت‌های درگیر اقدامات ضد تروریستی تلقی می‌شد، انجام خواهد شد (Booth, 2007). به طور جدی، این رویکرد همچنین علیه مشروعیت بخشی به خشونت گروه‌های مخالف عمل می‌کند، به این دلیل که مخالف آن است زیرا به جای موفقیت دولت یا پروژه ضد-دولتی، رهایی افراد بشر معیار هنجاری این رویکرد است.

باید گفت که چنین انتقادی شامل تحلیل دقیق بافت اجتماعی-تاریخی خواهد بود که تروریسم در چارچوب آن ظهور کرده است. بنابراین، روند تعمیق بخشیدن همانند کشف یک قاره از یخ در پایین نوک یک کوه یخی است. زیرا در مطالعات سنتی تروریسم، یک تصویر سطحی و مرتب از تروریسم اتخاذ می‌شود، رویکردی که نه تنها لایه‌های زیرین یخ در زیر آب را نشان نمی‌دهد بلکه منابع آبی که این کوه یخی را تغذیه می‌کنند و آن را شناور نگه داشته اند نیز مورد نظر قرار نمی‌دهد. در عوض رویکرد انتقادی ما را قادر می‌سازد که پایه و اساس ایدئولوژیکی و اجتماعی تاریخی این پدیده را ببینیم که به ما نشان می‌دهند چنین چیزی به عنوان تروریسم فارغ از ارزش و غیرتاریخی وجود ندارد چه برسد به مطالعه عینی آن.

سرانجام، این رویکرد باعث می‌شود که ما مرجع نهایی کارهای سنتی خود را زیر سوال ببریم، دولت محوری که تا به حال بر این حوزه حاکم بوده است را به چالش بکشیم، دولت را به عنوان تنها هدف مرجع به نفع مراجع چندگانه که در بشریت ریشه دارند کنار بگذاریم. در عوض هر یک از این اقدامات خواستار گسترش دامنه پژوهش در حوزه تروریسم خواهند بود.

### گسترش دامنه مطالعات تروریسم

و این جواز با بکارگیری اصطلاح "گسترده کردن" در حوزه مطالعات امنیتی بر "وارد کردن موضوعات غیرنظامی به چارچوب برنامه امنیتی" تاکید داشت (Wyn Jones 1999, 103-104). این اقدام در مورد تروریسم به معنی گسترش آنچه خواهد بود که می‌توانست "تروریست" تلقی شود. زیرا به جای مستثنی کردن موضوعات غیرنظامی از برنامه کاری، دولت به عنوان مرتکب اقدامات تروریستی، استثنا می‌شد.

از دیدگاه مکتب ولش، این استدلال به تبعیت از اقدام تعمیق که تعریف دولت را به عنوان هدف نهایی امنیت رد کرد و آن را با افراد بشر جایگزین کرد، هرگونه اقدام خشونت آمیز با هدف برانگیختن تغییر سیاسی از طریق تاثیر گذاشتن بر جمعیت بیشتری از هدف فوری که غیر مشروع به نظر می‌رسد، باید به عنوان اقدامی تروریستی فهمیده شود چه توسط افراد و گروه‌های غیر دولتی، چه دولت یا سازمان بین دولتی (مانند ناتو و.....) انجام گیرد

بنابراین، اقدام گسترش دامنه تروریسم ابتدا شامل به چالش کشیدن تصور دولت محوری است که تروریسم تنها توسط بازیگران غیر دولتی علیه دولت‌ها انجام می‌گیرد و پذیرفتن تروریسم به عنوان یک تاکتیکی که می‌تواند توسط همه بازیگران انجام شود. از آنجا که اقدامات ضد تروریسم همچنین رفاه افراد بشر را نیز تهدید می‌کنند، جایگزین کردن دولت با افراد بشر به عنوان مرجع نهایی به این مفهوم است که لازم است حوزه مطالعات تروریسم را گسترش داد به شکلی که واکنش‌های خشونت آمیز ضد تروریسم نیز شامل شوند. همچنین اشکال خشونت ساختاری به همان اندازه مهم هستند ولی اغلب نادیده گرفته می‌شوند، زیرا نابرابری را نهادینه می‌سازند یا تاثیر متقابل بین خشونت سیاسی و خشونت داخلی که مشابه به اندازه زیادی نادیده گرفته شده است. بنابراین، اقدام توسعه دانش مطالعه تروریسم فراتر از این استدلال قرار می‌گیرد که مطالعات تروریسم نیازمند مطالعه تروریسم دولتی است (Blakeley, 2008, 151-165).

رویکرد انتقادی معتقد نیست که تروریسم، اقدامات ضد تروریسم و خشونت ساختاری باید یکسان تلقی شوند، انواع متفاوت خشونت را نمی‌توان جدا از هم تلقی کرد بلکه باید با یکدیگر بررسی شوند. این رویکرد کلی نگر، تروریسم را به عنوان شکل ارتباطی خشونت درک می‌کند، نوعی که نمی‌تواند و نباید جدا از اشکال دیگر تروریسم که آن را احاطه کرده اند یا بافت اقتصادی - اجتماعی و سیاسی که تروریسم در آن رخ می‌دهد، در نظر گرفته شود.

### قرار دادن تروریسم در جایگاه خود: اهمیت بافت

از آنجا که در چارچوب تئوری انتقادی، واقعیت‌ها نمی‌توانند از بافت اجتماعی شان جدا شوند؛ لذا این واقعیات، تولیدات تاریخی و اجتماعی هستند (Hoffman, 1987: 233). پس تروریسم هم نمی‌تواند جدا از بافت آن باشد و بنابراین مطالعه بافت و زمینه به یکی از فاکتورهای مرکزی تئوری انتقادی برای مطالعه تروریسم تبدیل می‌شود. جایگزین کردن بافت در مرکز تحقیق و پژوهش علاوه بر این که به دانشمندان درک موسع تری از این پدیده می‌دهد، پیامدهای متعدد دیگری نیز دارد.

نخست، بافت و زمینه، پدیده تروریسم را در موقعیت تاریخی خود قرار می‌دهد. یک گذشته و یک آینده را برای تروریسم ترسیم می‌کند. رویکردهای سنتی به تروریسم تمایل دارند تنها زمانی که یک گروه مرتکب خشونت می‌شود آن را مورد مطالعه قرار دهند و اغلب سیاست گذشته آن جنبش را نادیده انگارند. مشابهاً، دانشمندان رویکردهای سنتی زمانی که یک گروه از اقدامات خشونت آمیز دست برمی‌دارد، مطالعه فعالیت آنها را کنار می‌گذارند. بنابراین در نظر گرفتن بافت و در نتیجه زمان در مرکز مطالعه تروریسم به معنی بررسی دقیق آنچه قبل از انجام خشونت اتفاق می‌افتد و آنچه به دنبال خشونت می‌آید، خواهد بود.

دوم، تاکید بر بافت باعث رهایی تروریسم از مستثنی شدن می‌شود و در یک چارچوب وسیع‌تر اجتماعی که به آن شکل داده است قرار می‌گیرد. در این راستا، این اقدام مشابه رویکرد مکتب ولش به مطالعات امنیتی است که موضوعات غیرنظامی را در دستورالعمل امنیتی می‌گنجاند. بنابراین، مطالعه تروریسم را با تحلیل اشکال دیگر اعتراض و سیاست منازعه پیوند می‌دهد. پژوهشگران را تشویق می‌کند تا اقدامات انجام گرفته در چارچوب تروریسم دولتی را در بافت اشکال دیگر سرکوب و کنترل اجتماعی تحلیل کند. آن همچنین اقداماتی را که برجسب تروریست خورده اند را در یک بافت وسیع تری از رفتارهای اجتماعی قرار می‌دهد که پژوهشگران را توانمند می‌سازد تا مرتکبین تروریسم را به عنوان قسمتی از جنبش اجتماعی گسترده‌تر بشر ببینند که تحت تاثیر پویایی‌های اجتماعی و مناظرات فکری گسترده‌تر قرار می‌گیرند و در داخل و خارج از پدیده تروریسم جریان دارند (Gunning 2007: 378-9).

سوم، تمرکز بر بافت باعث می‌شود که هویت‌های چندگانه بازیگران دوباره اعاده شوند. تصور مجدد اقدامات تروریسم و آنهایی که مرتکب آن شده اند در یک بافت رایج کنار زده شود و عبارات کلیشه‌ای همچون "زمانی تروریست بودن به معنی همیشه تروریست بودن" است، پذیرفته نشود. به علاوه، بازیگری آنها در چارچوب بافت اجتماعی شان، استفاده از برجسب "تروریست" برای توصیف گروه‌ها یا به طور کلی افراد را بی اعتبار می‌کند و ما را هدایت می‌کند که این برجسب را تنها برای اقدامات خاص به کار ببریم. نامیدن یک گروه یا شخص به عنوان "تروریست" فهم ما از آنها را به عنوان بازیگرانی که تنها مرتکب اقدامات تروریستی هستند، محدود می‌کند، هویت‌های دیگر آنها و همچنین انگیزه‌های سیاسی و اهداف سیاسی، فعالیت‌های غیرخشونت آمیز و نهایتاً احتمال تغییر آنها را نادیده می‌گیرد (Bhatia, 2005). سرانجام، تمرکز بر بافت باعث می‌شود که دانشمندان فراتر از تصور رویکرد سنتی مبنی بر فردیت و انتخاب عقلانی به طرف یک الگوی کلی و پویاتر شامل افراد اجتماعی حرکت کند رویکردی که می‌پذیرد چگونه افراد به واسطه جوامع بزرگتر با رویه‌های اجتماعی، دینامیک گروهی، ساختارهای سیاسی و اقتصادی و ایدئولوژی‌ها شکل می‌گیرند و خود به آنها شکل می‌دهند. این اقدام درخواستی را منعکس می‌کند که در چارچوب نظریه انتقادی روابط بین‌الملل خواستار شیفت از تصور مبنی بر انسان اقتصادی به انسان اجتماعی است (Kratochwil, 2007: 44-45). این شامل حرکت از عقلانیت ابزاری، خودمحوری، اقتصاد محوری رویکرد سنتی - به عنوان یکی از انواع عقلانیت‌های شکل گرفته به لحاظ تاریخی و فرهنگی می‌باشد - به چارچوبی که دیگر اشکال عقلانیت از قبیل عقلانیت‌های نوع دوستی و هدف محور را شناسایی می‌کند، می‌باشد.

### فراتر از "طلسم سازی قسمت ها": دید میان رشته ای

یکی از نتایج فرعی توسعه دامنه مطالعات تروریسم برای شامل شدن بافت، ضرورت شکستن انزوایی است که تخصص گرایی آکادمیک بر ما وضع کرده است. رویکرد سنتی به گفته هورکهایمر "از آنچه تئوری در زندگی انسان مدنظرش است، صحبت نمی‌کند، بلکه تنها از چیزی که در حوزه‌ای چندگانه به دلایل تاریخی شکل گرفته است، بحث می‌کند" (Horkheimer 1992; 197) و این به همان چیزی می‌انجامد که واین جونز از آن به عنوان "طلسم شدن اجزاء" صحبت می‌کند (Wyne Jones, 1999, 22). رویکردی که در عمل به مطالعه مجزا و جداگانه پدیده تروریسم از جنبش‌های اجتماعی، روابط بین‌الملل و حتی نظریه منازعه منجر می‌شود. اما تئوری انتقادی ما را وادار می‌کند که این رویکرد را تغییر دهیم به گونه‌ای که تصویر بزرگتری از کل آنچه تروریسم جزئی از آن است را بسازیم و درصد فهم رویه‌های این تغییر چه به لحاظ جزئی و چه کلی یعنی بافت باشیم.

برای مطالعه تروریسم این رویکرد به معنی بررسی تروریسم معاصر در چارچوب فرایندهای دیگر از جمله دموکراسی سازی، نوسازی، جهانی شدن، افزایش چالش بازیگران غیردولتی برای دولت - ملت‌ها و تشدید شکاف شمال - جنوب و مهاجرت‌های وابسته به آن می‌باشد. این به معنی گنجاندن مطالعات تروریسم در چارچوب تحولاتی در نظریه‌های هم ریشه از قبیل مطالعات دموکراسی سازی، نظریه جنبش اجتماعی، روانشناسی اجتماعی، نظریه منازعه و یا مطالعات

مهاجرت است. چنین رویکردی همچنین به این معنی است که مطالعه تروریسم می‌تواند چیزی را درباره این روندهای گسترده‌تر به ما بگوید و برعکس. این که چگونه تحولات ذهنی و ساختاری که باعث ظهور دولت‌های مدرن و نظام بین‌الملل شده اند به جذابیت تاکتیک‌های تروریستی کمک می‌کنند (O'Sullivan, 1986) و ظهور تروریسم چه چیزی می‌تواند درباره دولت‌های مدرن و نظام بین‌الملل به ما بگوید؟ چه چیزی ظهور شبکه‌هایی مانند القاعده را ممکن ساخته است و این چه چیزی به ما درباره فراملی‌گرایی، تحول هویت‌های جهانی، ماهیت مدرنیته و پست مدرنیسم، تغییر نیروهای اجتماعی و غیره می‌گوید؟

اساساً، این درخواستی برای حرکت به سوی بین‌رشته‌ای شدن است همانند مکتب فرانکفورت در زمان هورکهایمر که توسعه یافت تا بیشتر موسسه‌ای بین رشته‌ای شود با این هدف که موانع بین رشته‌ها را از بین ببرد. درحالی که تئوری انتقادی هشدار بوث نسبت به خطرات یک رویکرد با کمترین مخرج مشترک نسبت به بین رشته‌ای بودن را مدنظر قرار می‌دهد (Booth, 2008: 70). درخواستی را برای چارچوب نظری مطرح می‌کند که رشته‌های هم ریشه را پوشش دهد و جنبش‌های چندپاره را گرد هم آورد، خصوصاً آنهایی که ممکن است نسبت به تعصب سیاسی، عدم خودانعکاسی و سخت‌گیری تئوریک مطالعات سنتی تروریسم آگاه باشند.

بنابراین، یک فهم گسترده از تروریسم، فهمی است که شامل تمرکز بر تروریسم دولتی و غیر دولتی، اقدامات ضد تروریسم و خشونت ساختاری می‌باشد و تروریسم را در چارچوب رویه‌های اجتماعی (خشونت آمیز یا غیرخشونت آمیز) که قبل از تروریسم و بعد از آن هستند، شامل می‌شود و هویت‌های چندگانه افراد یا گروه‌ها را دوباره به لحاظ اجتماعی اعاده می‌کند. این رویکرد ما را با ضرورت عبور از وسواس فکری کنونی در خصوص اقدام خشونت روبرو می‌کند تا آن خشونت را به عنوان قسمتی از روندهایی که واقعیت اجتماعی را تغییر داده اند بررسی کند. این آشکارا کار پیچیده تری نسبت به آنچه دانشمندان رویکرد سنتی تا حالا بر آن تمرکز کرده بودند، می‌باشد. این رویکرد از ما می‌خواهد تا از حوزه خود خارج شویم و با شبکه‌ای پیچیده از روابط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که فهم گسترده تری از تروریسم را ارائه می‌کنند روبرو شویم. به علاوه، این تحول مستلزم یک تغییر در رابطه ما با خود این پدیده است. زیرا با قرار دادن تحقیق و پژوهش خود در شبکه‌ای از روابط سیاسی و اجتماعی که ما خود جزء آن هستیم، تروریسم کمتر به عنوان "دیگری" تلقی می‌شود.

### هنجارگرایی با هدف رها سازی

شرط اصلی و حتمی رویکرد انتقادی رها سازی است. رویکرد انتقادی به گفته واین جونز، بر این امکان که پتانسیل رها سازی وجود دارد، تاکید کرده است. به لحاظ معرفت شناسی، این شاخصه و توانایی رها سازی است که به نظریه انتقادی انسجام و هدف می‌بخشد (Wyne Jones 1999; 56). در این راستا، نگرانی برای آزاد سازی و نقش نظریه انتقادی یکی از دغدغه‌های محوری است که عناصر مجزای مکتب فرانکفورت را با یکدیگر متحد می‌سازد. تعهد نظریه انتقادی برای رها سازی، شاخصه‌ای است که نقد این نظریه را از نظم حاکم فراهم می‌سازد. پتانسیل رها سازی و ضرورت آن است که نقد نظریه انتقادی از تصور حاکم در مطالعات سنتی تروریسم مبنی بر غیرقابل تغییر بودن وضعیت موجود را بر می‌انگیزد. به علاوه، تعهد برای رها سازی همان چیزی است که نظریه سنتی را از نظریه انتقادی متمایز می‌سازد (قوام، حاجی مینه، ۱۳۸۹، ۲۹-۹).

هورکهایمر هدف نظریه انتقادی را رها سازی انسان از بردگی می‌داند (Horkheimer, 1992). در حالی که بوث رها سازی را به عنوان "نظریه و اقدام عملی" در رهایی بشریت چه فرد، چه جامعه از سرکوب‌های ساختاری و گروهی تعریف می‌کند (Booth, 2005: 181). با وجود این، رها سازی در چارچوب نظریه انتقادی، یک آرمان یا هدف اوتوپایی دور از دسترس بشریت نیست، بلکه آن باید در اهداف عملی برخوردار از زمان و مکان جامعه هدف ریشه داشته باشد. در واقع، رها سازی "الترناتیوهای غیرممکن" ایده آلیستی را به همان اندازه نظم موجود، نقد



می‌کند (Cox, 1986: 210). این می‌تواند با فهم رهاسازی به عنوان رهاسازی از همه اشکال خشونت؛ مستقیم، ساختاری یا فرهنگی، دولتی و غیردولتی، انجام شود. یا به طور متناوب به عنوان ایجاد شرایط سیاسی-اجتماعی و اقتصادی که تحت آن اهداف سیاسی می‌تواند به طور مشروع و موثر بدون توسل به تروریسم دنبال شود. رهاسازی به رهایی از خشونت در همه اشکال و ساختارهای نابرابری متعهد است. آن همچنین، در حالیکه اهمیت گفتگو، مشارکت سیاسی و شنیده شدن را بیان می‌کند، نیاز به تغییرات ساختاری اقتصادی و اجتماعی که گفتگو را متقارن و برابر می‌سازد را نیز نادیده نمی‌گیرد. در هر حال، رویکرد انتقادی به طور ذاتی شامل نوعی تعهد به دستورالعمل‌های هنجاری خاص می‌باشد.

موضوع دوم این است که از دیدگاه نظریه انتقادی، ابزار رهاسازی به عنوان اندازه اهداف مهم هستند. تروریسم خود به عنوان ابزار رهایی از سرکوب توسط مرتکبین آن تلقی می‌شود (Gunning, 2007, 386). با وجود این، رهاسازی نه تنها یک نقطه پایانی نیست بلکه یک فرایند است، پس همان طور که واین و بوث به طور متقاعدکننده‌ای استدلال می‌کنند، نمی‌توان ابزار را از هدف جدا کرد. بلکه الگوی تبیینی مورد نیاز در این راستا، چارچوبی است که اهداف و ابزار را بر اساس سازوکار علی-معلولی بررسی نکند بلکه سازوکار رابطه‌ای متقابل را اتخاذ کند (Booth 2005: 273).

بنابراین، گرچه رهاسازی باید یک جزء اساسی رویکرد انتقادی (هادن و واین جونز، ۱۳۸۳، ۴۸۲) به تروریسم باشد، کاربرد آن برای خشونت تروریستی نمی‌تواند به محکومیت ساده چنین خشونتی تقلیل یابد. بلکه لازم است که با سؤالاتی از این قبیل برخورد کند که چرا چنین خشونتی ظاهر شده است؟ چگونه تروریسم به اشکال دیگر خشونت پیوند داده می‌شود؟ چگونه رهاسازی از این اشکال متفاوت خشونت می‌تواند حاصل شود؟ در واقع، نظریه پردازان انتقادی که نیت رهاسازی دارند، باید نسبت به تحمیل پروژه‌های تمامیت خواهانه که ممکن است انقیاد بیشتری را به جای رهاسازی به دنبال داشته باشند، آگاه باشند. بنابراین، هر چارچوب رهاسازی به عنوان یک فرایند باید همواره بازنگری شود، مورد سوال قرار گیرد و به چالش کشیده شود. رویهمرفته، از آنجا که هدف رویکرد انتقادی با تعهد آن برای رهاسازی بشر محقق می‌شود یک عنصر مهم مطالعه تروریسم از منظر انتقادی تلاش برای نفوذ و تاثیر بر سیاست‌گذاری است. یعنی هم سیاست‌گذاران و هم مجریان سیاست باید تحت تاثیر قرار گیرند.

### عمل‌گرایی:

چالش‌هایی نظریه انتقادی در این تصور نهفته است که نظریه و عمل نمی‌تواند از یکدیگر جدا باشند، بلکه آنها به طور متقابل بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند. در واقع، رویکرد انتقادی ما را وادار می‌کند که مسئولیت نقش خود در بازسازی فوری آنچه دانش است را بر عهده بگیریم و به عنوان ارتقادهندگان بالقوه تغییر رهایی بخش عمل کنیم. گرچه مکتب فرانکفورت در نظریه بر این نکته تاکید می‌کند، هیچ کدام از طرفدارانش، نقشه راه مشخصی را برای عملی کردن نظریه فراهم نمی‌کنند (Wyne Jones 1999: 151-153). این همان زمانی است که گرامشی و مفهوم او از "روشنفکران ارگانیک" به ذهن می‌آید. واین جونز براساس دیدگاه گرامشی استدلال می‌کند که:

"روشنفکران ارگانیک با کمک به تضعیف تصور "عادی بودی" و "درونی بودن" وضعیت موجود، نقش مهمی را در این روند می‌توانند ایفا کنند. این در عوض به ایجاد یک فضای سیاسی کمک می‌کند که در داخل آن مفاهیم جایگزین و جدیدی از سیاست می‌تواند توسعه یابد و بلوک‌های تاریخی جدیدی ایجاد شوند (Wyne Jones 1999: 160). از آنجا که این مفاهیم آلترناتیو رهایی بخش براساس اتوپیاها انتزاعی نیستند، بلکه بر اساس آلترناتیوهای عملی هستند، وظیفه ما است که به عنوان پژوهشگر حوزه سیاسی در دنبال این آلترناتیوهای عملی باشیم و آنها را ارتقا دهیم. بنابراین، پژوهش و تحقیق نه تنها باید با سیاست‌گذاری مرتبط باشد، بلکه حوزه‌های حکومت را نیز در نظر داشته باشد. تحقیق و پژوهش در راستای شیفت از دولت به عنوان مرجع نهایی امنیت به افراد، باید نه تنها سیاست‌گذاران بلکه سیاست‌شوندگان را نیز درگیر کند (Neufeld, 2001).

درواقع، پژوهش باید چنان انجام شود که به آن چیزی که گفته نشده است، گوش دهد و امیدها و نگرانی‌ها و منافع آن بخش‌هایی از جامعه که خاموش هستند یا خاموش شده اند را تفسیر کند (Booth, 2008: 68). این به طور آشکار، دانشمندان و پژوهشگران را ملزم می‌کند که پژوهش میدانی انجام دهند تا مشخصا به افراد و بافت جامعه دست یابند زیرا افراد خاموش را نمی‌توان از دوردست درک کرد. این خصوصا در مورد جوامعی که شدیداً بر ارتباطات شفاهی متکی هستند صدق می‌کند، ویژگی که در جوامع تحت اشغال و در میان سازمان‌های زیرزمینی پررنگ‌تر است. در ارتباط با تروریسم، چنین ادعایی به منزله گفتگو با قربانیان تروریسم، قربانیان اقدامات ضدتروریستی و همچنین مرتکبین اقدامات تروریستی و ضدتروریستی است.

در این راستا، کارهای میدانی برای افزایش فهم ما از رویه‌ها و مفاهیم بومی بسیار حیاتی هستند. بدون حضور در آن منطقه، صحبت کردن با بازیگران محلی و مشاهده رویه‌های حاکم بر آن جامعه این بسیار سخت است که پویایی محلی را توصیف کنیم و بتوانیم معانی بومی یک اقدام را درک کنیم (Toros, 2008, 279-292). البته نباید کار را این جا متوقف کرد، زیرا رویکرد انتقادی باعث می‌شود که شخص، خود را از ساختار موجود قدرت کنار نگه دارد. خطر و تهدید "بومی شدن" همیشه وجود دارد - گرچه همدلی از دیدگاه تئوری انتقادی که می‌پذیرد همه افراد، تابعین دیدگاه‌های ذهنی خود هستند، چنان خصومت آمیز نیست که برای نظریه پردازان سنتی مطرح است که هدف آنها حفظ موضع عینی و خنثی بودن خود است. پژوهشگران حوزه تروریسم بدلیل تصور غیرممکن بودن ظاهری کار میدانی - به دلیل نگرانی‌های امنیتی، قومیتی یا دیگر می‌توانند شیوه‌های دیگری را برای انجام پژوهش خود بیابند. با وجود این، ما استدلال می‌کنیم که رویکرد انتقادی با تأکیدش بر بافت و فراهم کردن شرایط برای صداهای خاموش این را می‌رساند که دانشمندان لازم است درباره انجام کارمیدانی فکر کنند، خصوصا با توجه به اینکه مطالعات سنتی کمتر به بافت محلی پی برده اند.

مطالعه میدانی همچنین بواسطه این تصور که پژوهشگران و محققان می‌توانند بر رهاسازی تأثیر مثبتی داشته باشند، مفید خواهد بود زیرا پژوهشگران درصددند گفتمان‌ها و ساختارهای هژمونیک موجود چه دولتی و چه غیردولتی را تغییر دهند. پژوهش مشارکت محور که مستلزم تعامل "پژوهشگر" در روند پژوهش است از طریق ایجاد مشارکت‌های پژوهش با افراد در داخل "جوامع مظنون" یکی از شیوه‌های مدنظر است. اما ایجاد مشارکت‌های رهایی بخش با جوامع امنیتی سنتی، جهت فراهم کردن تغییر گسترده است. گرچه هر دو مسیر، با خود خطراتی از لحاظ همکاری و ظهور مجدد عقانیت ابزاری را به عنوان شکل غالب استدلال به همراه دارند.

التزام "عمل شناختی ذاتی" در دیدگاه انتقادی به ما اجازه نمی‌دهد رفاه ناشی از عدم تعامل را اتخاذ کنیم. به علاوه، نمونه‌هایی وجود دارند که دانشمندان انتقادی ارگانیک به طور موفقیت آمیزی با ساختارهای موجود قدرت تعامل می‌کنند و به تغییر رویه‌های موجود کمک می‌نمایند. گزارش‌های توسعه بشری، قطعنامه‌های سازمان ملل درباره امنیت، صلح و زنان و گسترش تصور مبنی بر "امنیت مشترک" پس از پایان جنگ سرد موارد مورد نظر هستند - اگرچه همه این کارها در حال پیشرفت هستند (Murphy, 2007: 127-130).

مهم‌تر این که پراکسیس و عمل گرایی باید توسط رویکرد و چارچوب نظریه انتقادی چنین بیان شود که سوژه و ابژه به طور متقابل بر یکدیگر تأثیر خواهند گذاشت و خود پژوهش نیز بر هر دوی آنها تأثیر می‌گذارد (Breen Smyth, 2005). بنابراین، ما کی هستیم چه چیزی ما را تحریک می‌کند، نوع شیوه مصاحبه، نوع تعامل، نوع سوالات، تا اندازه زیادی بر پژوهش‌ها تأثیر گذارند. مشابهاً، کدام نوع دانش را تولید و توزیع می‌کنیم، چگونه این‌ها بر آنهایی که ما بواسطه تأثیرشان بر سیاست‌گذاری و افکار عمومی تأثیر می‌گذارند، یک نگرانی عمل شناختی عمده باید باشد. این خصوصا درباره مطالعات تروریسم صدق می‌کند. با توجه به این که چه کسی و چه چیزی تروریست خوانده شود یا مظنون واقع شود پیامدهای جدی بر زندگی واقعی خواهد داشت. بنابراین، برخلاف اغلب پوزیتویست‌ها در میان دانشمندان سنتی که یک تفکیک ساختگی را بین پژوهش شان و سیاست قائل می‌شوند، هدف نظریه انتقادی فهم

نقش ما در ساختارهای موجود قدرت و استفاده آشکار از این فهم برای حرکت در جهت تغییر وضعیت موجود در جهت رهایی سازی می‌باشد.

### فرجام سخن

در طول سی سال گذشته، یک حوزه کوچک اما به لحاظ سیاسی مهم تحت عنوان "مطالعات تروریسم" ظاهر شده است و جایگاه خود را به عنوان زیر مجموعه "مطالعات امنیتی" تثبیت کرده است. علی‌رغم نگرانی‌های موجود مبنی بر این که اصطلاح "تروریسم" به اندازه کافی بنیادی نیست که یک حوزه کامل پژوهش را پوشش دهد، ولی مجموعه مرکزی از دانشمندان و متخصصان را می‌توان شناسایی کرد که درباره تروریسم می‌نویسند و یک "جامعه معرفتی" را شکل داده‌اند. البته ادبیات حاکم بر آن نظریه‌های سنتی یا مشکل‌گشا بوده است که نتوانسته به نتایج عملی زیادی منجر شود.

در این راستا، این مقاله با اتخاذ رویکرد انتقادی به پدیده تروریسم نشان داد، این رویکرد، چارچوب نظری قدرتمندی برای مفهوم سازی و مطالعه تروریسم فراهم می‌کند. هم‌رویکرد سنتی در مورد تروریسم را نقد می‌کند و هم‌خواستار فراهم ساختن چارچوب مفهومی جدید، توضیح جدید و روش جدید مطالعه است. به گفته بوث، نظریه انتقادی یک هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و عمل‌گرایی را پیشنهاد می‌دهد که به لحاظ هستی‌شناسی، تصور عینی علوم اجتماعی به عنوان یک پروژه هژمونیک را برای حفظ وضع موجود رد می‌کند و خواستار نمایش فرضیه‌های ایدئولوژیکی و منافع مادی نسبت به نظریه سنتی است. براساس رویکرد انتقادی باید به تاریخ، ضرورت تغییر، توجه کردن به تاثیر وضع موجود در ایجاد شرایط برای ظهور تروریسم توجه کرد.

بعلاوه، رویکرد انتقادی، یک شالوده جزئی یعنی یک موضع شالوده‌انگارانه حداقلی برای اجتناب از دور ریختن پایه‌های اساسی فراهم می‌کند، در نتیجه ما را قادر خواهد ساخت تا هم کاربردهای سیاسی گفتمان تروریسم را بفهمیم و یک شکل تاریخی بافت محور از خشونت داشته باشیم. با جایگزین کردن افراد بشر به جای دولت به عنوان مرجع نهایی امنیت، مبانی هنجاری تحقیق کاملاً عوض می‌شوند و آزادسازی بشر و پایان دادن به رنج و مصیبت‌های بشری نگرانی اصلی می‌شود. به لحاظ معرفت‌شناسی، یک رویکرد انتقادی ما را تشویق می‌کند تا تمرکز بر تروریسم را برای شامل شدن تروریسم دولتی - غیردولتی، اقدامات ضد تروریستی و خشونت ساختاری گسترش دهیم. بافت را در مرکز بررسی قرار دهیم. گذشته و آینده‌ای برای تروریسم ترسیم کنیم. تکامل مفهومی آن را در راستای تغییرات اجتماعی بینیم و آن را در چارچوب بافت تاریخی - اجتماعی جنبش‌های اجتماعی ساختارهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اقدامات اجتماعی غیرخشونت‌آمیز درک کنیم. رویکرد انتقادی با رد نگاه جزئی نگارانه دیگه سنتی باعث می‌شود که تروریسم را در یک بافت وسیع‌تر اجتماعی و به صورت میان رشته‌ای مطالعه کنیم.

سرانجام، در جهت عمل‌گرایی، نظریه انتقادی از یک تعهد رهاسازی هنجاری حمایت می‌کند که در این بافت می‌تواند به عنوان هدفی مبتنی بر تغییر خشونت تروریستی باشد که نباید با هر وسیله‌ای انجام گیرد بلکه از طریق ابزاری که با خلاص شدن از خشونت مستقیم، ساختاری و فرهنگی سازگار هستند. به عنوان قسمتی از بعد عمل‌گرایی، رویکرد انتقادی خواهان توجه به صداهای خاموش و قربانیان خشونت، حفظ گفتمان جوامع ضد هژمونیک و همکاری با سیاست‌گذاران، اصحاب رسانه و جوامع قربانی برای تغییر وضع موجود است. یکی دیگر از پیامدهای این تعهد، گفتگوی مستقیم با دیگران یعنی آنان که "غیر" خوانده می‌شوند و در سازمان‌های خشونت‌آفرین عضو هستند، می‌باشد.

رویه‌یافته، رویکرد انتقادی به تروریسم درصدد یافتن شکاف‌ها و تناقض‌هاست تا از طریق آن گفتمان‌های ضد هژمونیک را آشکار کند و اینکه قربانیان، مرتکبین، سیاست‌گذاران، مجریان سیاست و رسانه‌ها را در راستای رهاسازی وارد عمل کند. اساساً رهاسازی، شناسایی و پذیرفتن یک بشریت مشترک است، که تصور آینده‌ای بهتر را ممکن می‌سازد.

## فهرست منابع:

- بیلیس، جان (۱۳۸۳)، امنیت جهانی و بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد، در: **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین** (جلد اول) ویراستاران؛ جان بیلیس و استیو اسمیت، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- قوام، سید عبدالعلی و حاجی مینه، رحمت (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی پدیده تروریسم از دیدگاه نظریه‌های ارتدوکس و انتقادی (مطالعه موردی پ.ک.ک)، **رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره ۲۲، صص ۹-۲۹.
- لینکلتر، آندرو (۱۳۸۵)، **مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل؛ مارکسیسم**، ترجمه علیرضا طیب، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران، انتشارات سمت.
- هادن، استفن و واین جونز، ریچارد (۱۳۸۳)، نظریه‌های مارکسیستی روابط بین‌الملل، در: **جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین** (جلد اول) ویراستاران؛ جان بیلیس و استیو اسمیت، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- Bhatia, M., (2005), 'fithing words: naming terrorists, bandits, rebels and other violent actors', **Third World Quarterly**, 26(1): 5-22.
- Blakeley, R. (2008), "The Elephant in the Room: A Response to John Horgan and Michael J. Boyle", **Critical Studies o Terrorism**, 1 (2): 151-165.
- Booth, K. (2005), **Critical Security Studies and World Politics**, London: Lynne Rienner.
- Booth, K. (2007), **Theory of world security**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Booth, K., (2008), "the human faces of terror: reflections in a cracked looking glass", **Critical Studies on Terrorism**, 1 (1): 65-79.
- C.Roach, Steven(2008), **Critical Theory and International Relations: A Reader**, New York: Routledge.
- Cox, R., (1986), 'Social forces, states and world orders: Beyond International Relations Theory', in R. Keohane, ed., **Neorealism and its Critic**, New York: Colombi University Press.
- Gearty, C. (1991), **Terror**, London: Faber and Faber
- Gunning, J. (2007), "A Case for Critical Terrorism Studies?", **Government and Opposition**, 42(3): 363-393.
- Hoffman, M. (1987), "Critical Theory and the Inter- Paradigm Debate", **Millennium**, 16(2): 231-249.
- Horkheimer, M., (1992), **Critical Theory: Selected Esseys**, New York: Seabury Press.
- Hutchings, K, 2001, "The Nature of Critique in Critical International Relations Theory" in R. Wyne Jones, ed. **Critical Theory and World Politics**, London: Lynne Rienner.
- Jackson, Richard et al, (2009), **Critical Terrorism Studies: A new research agenda**, New York: Routledge.
- Kratochwil, f. (2007), " Looking Back from Somewhere: Reflections on what Remains Critical in Critical Theory", in N. Rengger and B. Thirkell- white, eds,

**Critical International Relations Theory after 25 Years**, Cambridge: Cambridge University Press.

- O'Sullivan, N. (1986), "Terrorism, Ideology and Democracy", in N. O'Sullivan, ed., **Terrorism, Ideology and Revolution**, Brighton: Wheatsheaf.
- Stampnitzky, L. (2007), discipline and unruly field: terrorism expert and theories of scientific/ intellectual product, manuscript.
- Toros, Harmonie (2008). "Terrorist, Scholars and Ordinary People: Confronting Terrorism Studies with Field Experiences", **Critical Studies on Terrorism** , 1 (2): 279-292.
- Wyne, Jones, R.,(1999), **Security, Strategy and Critical Theory**, Boulder, CO: Lynne Rienner.

Archive of SID